

آشتی و پیوند ایرانیان و مغولان در افسانه «مغول دختر»

آمنه ابراهیمی^۱

(دریافت: ۱۳۹۸/۹/۱۳ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۶)

چکیده

ایرانیان در هجوم‌های سخت تاریخ خود با مقاومت و گاه با سازش و آشتی سعی بر آن داشتند تا سرنوشت خود را تغییر دهند. در این میان همراه با کوشش‌های پی‌گیر طبقه نخبه باید از تلاش عامه مردم نیز در برآوردن وضعیتی مطلوب برای هم‌زیستی با قوم غالب سخن به میان آورد. مردمی که کم‌تر از سواد برخوردار بودند و ذهنیت آرمان‌گرای آن‌ها واقعیت تاریخی را قلب می‌کرد تا آسوده‌تر به جریان رخدادها بنگرد، به دامن تخیل و افسانه‌سازی چنگ می‌زدند و با برساختن اندیشه‌ای نو ادامه زندگی را بر خود هموار می‌ساختند. افسانه «مغول دختر» که بر آمده از روزهای سخت تسلط مغولان بر ایران است، نمونه‌ای از تخیل جبران‌کننده است که با مضمون عشق و ازدواج سعی بر آن دارد تا با پیوندی عمیق و عاشقانه و نیز مملو از ایمان و پایداری، آشتی و نوعی یگانگی بین دو طرف را روایت کند، جهانی نو بسازد و حتی فراتر از آن حاکمیت و اقتدار از دست رفته ایران را بر جای مغولان بر گستره جغرافیایی وسیع از شرق تا غرب عالم به تصویر کشد. در پژوهش پیش‌رو با روش نقد تاریخی به موضوع مذکور پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی: آشتی، ایرانیان، مغولان، افسانه، مغول دختر.

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه علامه طباطبائی (نویسنده مسئول)

*amenehebrahimi@atu.ac.ir

۱. مقدمه

تاریخ ایران ورای جنگ‌ها و ستیزهای پرشمارش از سویی نمایانگر نوعی مسالمت و هم‌زیستی با اقوام و ملل مختلف است. این مهم در جایی که هجوم بیگانگان - دشمنان به ایران رخ داده موضوعی قابل تأمل است. چرا که راهکارهای آشتی و سازش که نوعی واکنش به حضور بیگانگان است برساننده محیط و فرهنگی است که در آن اقوام مختلف در کنار هم توانسته‌اند زندگی را از سر بگذرانند. بخشی از این راهکارها مربوط است به مردم عامی که با برساختن افسانه‌هایی تلاش کرده‌اند تا رنج شکست و سنگینی بار تاریخ را بر زمین نهند و با نگاهی دیگر و حتی خلاف واقع به صورتی آرمانی به وضعیت موجود چشم بکشایند (دلشوی، ۱۳۶۴: ۵۳). دنیایی که گاه با اکسیر عشق و با پیوندی همچون ازدواج وضع فاتح و مغلوب را به طرزی دلخواه تصویر می‌کند.

تاریخ پرفرازونشیب ایران شاهد هجوم‌های سخت و سهمگینی چون هجوم اسکندر، اعراب و نیز مغولان بوده است. در بطن واقعت تاریخی در همان مقطع اولیه پیروزی یونانیان، اسکندر با دو بانوی ایرانی استاتیرا و روشنک/ دختر شهریان باختر به یونانی پروساتیس ازدواج می‌کند (استوارت، ۱۹۹۳: ۱۸۱). در پی آن نزدیکانش و نیز حدود ده هزار سرباز یونانی دختران ایرانی را به عقد خود درمی‌آورند (دیاکونف، ۱۳۶۶: ۲۱۸، ۲۱۹). گرچه در نگاه نخست این ازدواج‌ها همچون نشانی از پیروزی نظامی، سیاسی و حتی جنسی است و اغلب به اجبار و نادلخواه رخ داده است، اما نمی‌توان بر ماحصل آن در پیوند فرهنگی دو ملت - که مدنظر اسکندر نیز بوده است - ولو مقطعی و در ظاهر چشم پوشید و آن را همچون بخشی از حافظه تاریخی مان ننگریست. حافظه‌ای که در دامن تخیل جبران‌کننده ازدواج‌ها و پیوندها را با عشق همراه می‌سازد تا تاریخی دیگر بسازد.

از پس این هجوم شاهد آن هستیم که در صفحه ذهنیت آرمان‌گرای عامه تلاش برای کنار زدن خاطره شکست و جبران عظمت و اقتدار گذشته از دست رفته آغاز شده است. چنانکه در دنیای افسانه‌ها و داستان‌های مردمی برآمدن فیلیپ و ازدواج او با ناهید دختر داراب و نیز اسکندر پسر او با چهره‌ای ایرانی شده - از جمله در *اسکندرنامه*

آشتی و پیوند ایرانیان و مغولان در افسانه «مغول دختر» آینه ابراهیمی

عامیانه مکتوب شده از قرن ششم و تا هشتم هجری - (اسکندرنامه، ۱۳۸۷: ۴۵) محصول روزگار تلخ و دل‌گزندی است که ایرانیان آن را تاب نمی‌آوردند و بدین وسیله با افسانه‌ای در مورد اسکندر ایرانی آن شکست را انکار و مجد گذشته باستانی ایران را دست‌نخورده قلمداد کرده‌اند.^۲

در واقعیت تاریخی در نخستین روزهای ایران پس از اسلام ازدواج اعراب با زنان اسیر ایرانی که اغلب از زنان طبقات بالا بودند روی داده است (طبری، ۱۳۶۴: ۵/۱۷۶۵).^۳ در قرون نخستین اسلامی با مهاجرت اعراب به ایران و اسکان آن‌ها در برخی شهرها همچون دینور، زنجان، نهاوند، کاشان، قم و نیشابور آن‌ها با زناشویی محلی با ایرانیان و فرهنگ‌پذیری در جمعیت ایران جذب شدند، به طوری که در میانه سده دوم هجری بیشتر اعرابی که در سپاه ابومسلم بودند، به زبان فارسی دری سخن می‌گفتند (تاریخ کمبریج، ۱۳۶۳: ۴/۵۱۶). بر این اساس است که از همان سده اول هجری فرایند جذب اعراب در فرهنگ و جمعیت ایران تا قرن چهارم کامل شد و اعراب خراسان یک‌سره ایرانی شدند (فرای، ۱۳۷۵: ۱۲۹) و چنین است که ایرانیان مدتی پس از زمان هجوم عرب‌ها و سیادت نژادگرایانه امویان نیز با برساختن افسانه ازدواج شهربانو و امام حسین (ع) - که مشکوک بودن روایت آن توسط پژوهشگرانی چند ثابت شده^۴ - سعی بر آن دارند که در زمان استقلال حکومت‌های ایرانی از دستگاه خلافت/ سنی پیوندی بین اسلام شیعی و گذشته باستانی‌شان ایجاد کنند.

بار دیگر در زمان هجوم مغولان شاهد آن هستیم که افزون بر خاطره ازدواج‌های سیاسی دو طرف^۵ که حاکی از پیروزی و تابعیت شکست‌خورده‌گان است، ذهنیت آرمان‌گرای ایرانی در پی آن است که رنج شکست را پس بزند و خاطره کشتار و ویرانی‌ها را که شعله زندگی را رو به خاموشی کشانده بود کم‌رنگ کند و جانی دوباره بیاید. از این رو در این جا هم با افسانه‌سرایی از عشق و ازدواج/ بین قوم خود و بیگانگان زندگی را از سر می‌گیرد.

۲. روش و پیشینه پژوهش

روش پژوهش پیش‌رو نقد تاریخی است. سعی شده است با تکیه بر توصیف وضعیت تاریخی و آشتی‌جویی ایرانیان با بیگانگان مهاجم عناصر تاریخی و جغرافیایی «افسانه مغول‌دختر» نقد و تحلیل شود. در اینجا دو روایت از افسانه مغول‌دختر متعلق به ولایت فیروزه و بوشهر مدنظر نگارنده است، از آن رو که تا به حال در قلمرو پژوهش‌های «تاریخ ایران در عصر مغول» از منظر نقد تاریخی این روایت‌ها اثری نوشته نشده است. هوشنگ جاوید، پژوهشگر موسیقی نواحی، روایت ولایت فیروزه را در دنیای معاصر معرفی کرده است. وی بیش از هر چیز به وجه موسیقایی این افسانه توجه داشته است (جاوید، ۱۳۸۶: ۲۱-۳۶). در پایگاه اینترنتی جاغوری‌ها سحر شریعتی در مورد روایت هزاره‌های جاغوری و تربت جام خراسان از افسانه «مغول‌دختر» شرح و توضیحی آورده است. شریعتی در نوشتار خود روایت هزاره‌های جاغوری را از منظر تاریخی نگریسته است و در بخشی کوتاه آن را از منظر ارتباطات فرهنگی - تجاری افغانستان و ایران با روایت تربت جام مقایسه کرده است (<http://jaghori1.com>) و نیز غلام حیدر یقین نیز در سایت خود از روایت افسانه «مغول‌دختر» در ولایت هرات افغانستان سخن گفته است که روایتی متمایز از روایت‌های منتخب این پژوهش است (www.dr-yaqin.com). در مورد سایر روایت‌ها نیز جستجو و گریخته گردآورندگان در مقدمه اثر خود به صورت بسیار مختصر قلم رانده‌اند که در جای خود بدان‌ها اشاره خواهد شد.

۳. زمینه تاریخی پدیداری افسانه «مغول‌دختر»

چنانکه مشهور است مغول‌ها گستره‌ای از جهان از کره تا دروازه‌های آلمان و سواحل دریای آدریاتیک را درنوردیدند. ایران در قلب این امپراتوری جای گرفت. مغول‌ها ایران را در طول سال‌های ۶۱۶ تا ۶۵۴ قق به طور کامل فتح کردند و طی آن جمعیت بسیاری کشته شدند و بخشهای وسیعی از ایران ویران شد. شاید بهترین و خلاصه‌ترین توصیف از وضع و حال ایران آن روزگار در این عبارت جوینی خلاصه شده باشد که «آمدند و کدند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند» (جوینی، ۱۳۸۵: ۷۹). این هجوم‌ها نه تنها بر ساختارهای عینی چون وضع سیاسی و نظامی و اقتصادی، که بر

وضعیت روحی و روانی مردم سخت تأثیر گذاشت و ناامیدی، رخوت، بی‌انتظاری و مرگ اندیشی، احساس ناایمنی و اضطراب و افسردگی را به بار آورد. گفتنی است که در نخستین رویارویی‌ها با فرار و شکست سپاهیان خوارزمشاه عملاً نیروهای مردمی در مقابل مغولان به دفاع برخاستند، اما چندی نگذشت که واکنش‌ها با صلاحدید بعضی از بزرگان در شهرها و مناطقی چند، جای خود را به سازش و گاه سکوت سپرد. در این میان سهم باورها و عقایدی چون فرارسیدن قیامت، نزول بلای آسمانی و تقدیر الهی را نباید از یاد برد. باورهایی که در برابر هجوم سیل‌آسای مغولان راه کامیابی را بدون مانع برای فاتحان بازمی‌کرد. این در حالی بود که مغولان نیز با باور به اینکه مشیت آسمانی بر تخریب و پیروزی قرار گرفته است همچون عذابی الهی بر سر گناهکاران فرود می‌آمدند (بیانی، ۱۳۸۵: ۳۹).

جالب توجه است که فرمان‌های اولیه‌ای که از سوی اکتای، نخستین جانشین چنگیز، صادر می‌شد گویای آن بود که مغولان بعد از دوران هجوم به‌منظور برقراری حاکمیت خود سعی در آشتی و زندگی صلح‌آمیز داشتند. تا جایی که شاهد آن هستیم با مهاجرت ایرانیان به مغولستان و یا چین خان دستور داد تا زمینه زندگی و آسایش ایرانیان/مسلمانان فراهم شود و از سویی دیگر دو طرف یکدیگر را یار و برادر هم بدانند و مغولان به ایرانیان دختر بدهند^۶ (جوزجانی، ۱۳۴۳: ۱۵۱/۲). افزون بر این می‌دانیم بسیاری از این مهاجران با سیاست مغولان مبنی بر ترمیم ویرانی‌ها به شهرهای خود بازگشتند. با این حال از بسامد روشن ازدواج‌های دو طرف در این مقطع تاریخ بی‌خبریم و می‌دانیم که با روند اسلام‌پذیری ایلخانان مغول که مسلمان شدن جمعیت مغولی ایران را نیز در پی داشت موانع شرعی در آمیزش دو طرف برداشته شده و ازدواج‌هایی بین امرای مغول و دختران بزرگان و اشراف ایرانی صورت گرفته است (منشی کرمانی، ۱۳۳۸: ۵۰-۵۷).

اما منابع ادبی چون شعر حافظ دانسته‌های ما را درباره پیوند و چگونگی هم‌زیستی دو طرف در شهر شیراز به‌منزله نمونه‌ای از وضع زمانه می‌افزاید. بنابر شعر حافظ آنچه در شیراز قرن هشتم می‌گذرد از حضور زنان ترک - مغول حکایت دارد، زیبارویانی که در نظر مردم از نظر نژادی/ ترک یا مغول تفاوتی نداشتند و در مقام دلبری و معشوقگی

جفاکار و سنگدل محسوب می‌شوند و حافظ درمورد آن‌ها می‌سراید: اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را/ به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را^۷ (حافظ، ۱۳۸۴: ۳). روشن است که بر پایه استنادهایی این چنین تا حدی می‌توان روابط احساسی دو طرف را ولو در دنیای خیال درک کرد و بی‌سرانجامی و رنج دلدادگی را در روابط عاشقانه متصور شد، اما باز هم به دلیل عدم وجود شواهد مستقیم درباره ازدواج دو قوم در سطح جامعه/ مردم می‌توانیم بگوییم که در دوره حاکمیت مغول بر ایران همچون گذشته تفکر آرمانی عامه مردم دنیایی دسترس‌ناپذیر و پراز آشتی و صلح و صفا را در قلمرو افسانه‌ها و قصه‌هایش جان می‌دهد تا ناکامی‌ها را به کامیابی، دشمنی‌ها را به دوستی و نفرت‌ها را به عشق مبدل کند.

۴. معرفی و مقایسه روایت‌های افسانه «مغول‌دختر»

پدیداری و حیات «افسانه مغول‌دختر» گستره جغرافیایی وسیعی از ایران تا هندوستان و تاجیکستان را دربرمی‌گیرد گستره‌ای که مورد هجوم مغولان بوده است و پدیداری این افسانه و کوچ‌رویی آن را با محوریت عشق و آشتی به منزله نوعی واکنش در برابر حضور مغولان بیان می‌کند. محبوبیت آن را غیر از مضمون دل‌چسب عاشقانه‌اش به شعر و جنبه موسیقایی این افسانه که به نوعی نشاط‌آور است نیز می‌توان ارتباط داد. امروزه چندین روایت از این قصه در دسترس است که به شکل مکتوب درآمده است. از آن جمله روایت‌های ولایت فیروزه خراسان، بوشهر، تایباد، روایت مردم فارس، هرات، روایتی از آن هزاره‌های افغانستان و روایت تربت جام. در طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی «افسانه مغول‌دختر» در ردیف قصه‌هایی قرار دارد که شاهزاده‌ای برای وصال با شاهزاده خانم به نیرنگ متوسل می‌شود (مارزلف، ۱۳۷۶: ۱۶۳).^۸

روایت نخست که متعلق به گستره فرهنگی خراسان قدیم و منطقه فیروزه اختصاص دارد از آن کردان جلالی است و بنا به گفته هوشنگ جاوید، کردان جلالی با روحیه منعطف خود با همه همسایگان‌شان که اقوامی از جمله آناتوها، یموت‌ها، کوگلان‌های ترکمن و کرائیت‌ها بودند مراوده و تجارت داشته‌اند. گستره نفوذ آن‌ها گاهی تا یورت‌های ایران النگ لیلی، مرغزار فاروج، دشت تیتکانلو، ساحل هیرمند و دشت

آشتی و پیوند ایرانیان و مغولان در افسانه «مغول دختر» آمنه ابراهیمی

چناران و چکنه می‌رسیده و افسانه «مغول دختر» محصول روزهایی است که آنان بار کوچ می‌بستند چنانکه می‌دانیم امروزه پژواکی از نقل موسیقایی این روایت در خراسان، فارس، بلوچستان، پاکستان، تاجیکستان و هندوستان شنیده می‌شود و نقل‌هایی در خاک خفته و زنده را برای آن می‌توان برشمرد (جاوید، ۱۳۸۶: ۲۱). در این روایت به‌روشنی از قوم کرائیت، چنگیز و ایران سخن رفته است.

افسانه دوم متعلق به مردم جنوب ایران و قصه‌ای است که از زبان راوی در بوشهر شنیده شده و توسط معصومه بیگم بلادی در مجموعه‌ای با عنوان مجموعه افسانه‌های جنوب ایران به چاپ رسیده است. بلادی درباره این قصه توضیحی نداده است. این قصه با مورد اول در کلیات تفاوتی ندارد و نوع تلطیف‌شده روایت نخست است. کوچ‌رویی و زنده بودن این روایت را در خطه بوشهر - از جمله جای‌هایی که مغولان بدان حمله نکرده‌اند - می‌توان به مضمون جذاب آن با محوریت عشق مرتبط دانست. این روایت هم به‌روشنی مواجهه ایران و مغولان را نشان می‌دهد.

روایت تایباد از زبان راوی در روستای آبنیه شنیده شده است. روستایی که از توابع بخش بالای ولایت شهرستان باخزر است در استان خراسان رضوی. این روایت هم منثور و منظوم است و هم با محوریت عشق پسر شاه مسلمان بر دختر مغول شکل گرفته، اما از عنصر زمان و مکان معلومی در آن نشانی مشاهده نمی‌شود و تنها به دوری راه عاشق برای رسیدن به معشوق و گذر از بیابان‌ها اشاره شده است. افزون بر این در این روایت عشق شاه ممد حامل مفاهیم و عناصر متفاوتی از دیگر روایت‌هاست از جمله زیرزمین زندگی کردن، گل زرد و آفتاب، تکرار عدد هفت و چهل که در برخی از داستان‌های عامیانه متداول است (خزاعی، ۱۳۸۵: ۱۴-۴۲). روایت دیگری که کاملاً منظوم و کوتاه است در نیشابور شنیده شده است. در این روایت عرب بچه بر دختر مغول عاشق است (همان، ۴۳). روایت مذکور به روایت‌های افغانستان نزدیک است.

روایت مردم فارس توسط امیر حسین زارع در گوش ابوالقاسم فقیری طنین انداخته است. روایت مذکور زمان و مکانی مشخص را نشان نمی‌دهد و از اسامی «عرب بچه» و «مغول دختر» تنها به‌منزله اسم و شاید نشانی از خاستگاه آن‌ها بهره می‌جوید. تفاوت اساسی این قصه با وجود جزئیات مشابه و ساده روایتش با دیگر روایت‌ها در این است

که پسر از منظر عشق بر همسرش مورد رشک و حسادت پدر قرار می‌گیرد و پدر برای دستیابی به مغول‌دختر برای کشتن پسرش دسیسه‌ای می‌چیند و دست‌آخر توسط عروس خود از پای درمی‌آید. در پایان عرب‌بچه پس از پدر به عدل پادشاهی می‌کند (فقیری، ۱۳۸۶: ۱۷۱-۱۸۲).

روایت هرات^۹ و هزاره‌های جاغوری^{۱۰} تا حد زیادی مشابه هم است. در هر دو ماجرای ارب بچه و دختر مغول روایت شده است. با این تفاوت که در وجه نوشتاری روایت هرات عرب‌بچه آمده است. با توجه به واقعیت تاریخی و حضور طایفه ارب در افغانستان عده‌ای آن را به مغولان ربط نداده‌اند اما این احتمال را مطرح کرده‌اند که «شاید به سبب نام این اوسانه ریشه این افسانه به روزگاران پس از حمله مغول به هزارستان برگردد.»^{۱۱} در این روایت ارب‌بچه پسر دهقان است و مغول‌دختر از خانواده پادشاه و این موضوع مانعی برای ازدواج آن‌هاست.^{۱۲} روشن رحمانی این افسانه را در کتاب *افسانه‌های دری آورده و درمورد آشتی طبقاتی مندرج در آن نوشته است* (رحمانی، ۱۳۷۴: ۲۸). در مجموعه دیگری نیز با عنوان *قصه‌های هزاره‌های افغانستان* محمدجواد خاوری (۱۳۸۷: ۳۷۴-۳۸۲) روایتی از این قصه را آورده است. جالب آنکه روایت مذکور در تربت جام نیز متداول است با این تفاوت که در این روایت پسر عاشق شاه‌ممد است و اختلاف طبقاتی بین عاشق و معشوق نیست، همانطور که در روایت تایباد هم آمده است. با توجه به اینکه مسیر هجوم مغولان از سوی هرات به سمت تربت جام و نیشابور بوده می‌توان انتقال این افسانه را در منطقه خراسان امروز به صورتی روشن‌تر تصور کرد. *گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی* از آنجا که روایت نخست و دوم حائز عناصر تاریخی و جغرافیایی ایران و مغولستان‌اند و دیگر روایت‌ها این ویژگی را ندارند و از نظر پردازش شبیه به هم‌اند، اغلب تنها روایتی عاشقانه را باز می‌گویند و درباره بعضی از آن‌ها تحلیل‌هایی در دست است، دو روایت نخست مبنای بررسی و نقد پیش‌رو قرار گرفته است.

۴-۱. خلاصه افسانه نخست

در روزگار صفویان حاکمی از ولایت فیروزه که تنها از ظواهر قدرت تاج را نداشت بر دختر رئیس ایل کرایت مغول عاشق شد. پدر دختر که به علم ریضا آگاه بود از حال حاکم باخبر شد، اما سکوت کرد. تا اینکه حاکم نزد پیشکار خود پرده از عشق خود برمی‌دارد. پیشکار که از سرنوشت شوم خواستگاران دختر باخبر است و می‌داند که آن‌ها مغلوب قوای رزمی پدر دختر شده‌اند حاکم را از عشق دختر مغول برحذر می‌دارد. حاکم اما تصمیم می‌گیرد راه زهد برگیرد و به گوشه خانقاه بخزد و سیاست را ترک کند و همه زندگی‌اش را به گردش چشم دختر ببخشد. او پسر چهارده‌ساله‌اش را بر جای خود می‌گمارد. پسر به سن هجده‌سالگی می‌رسد. در این حال پدرش از غصه دق‌مرگ می‌شود و پسر دلیل مرگ پدر را از پیشکار می‌پرسد. پیشکار نیز قصه را می‌گوید و پسر بر آن می‌شود تا دختر را بیابد. بگو اسم بیاید پیش / نمی‌ترسم ز قوم و خویش / از این قصه دلم شد ریش / مگر بینم مغول دختر.

در اینجا مادر که از قصد پسر بیمناک است می‌گوید: «من می‌دانم که با دست پر بازمی‌گردی و حاکمیت را ادامه می‌دهی. حال برو خدا نگهدارت باشد، فقط بدان که خان مغول بی‌رحم‌تر از چنگیز است» (جاوید، ۱۳۸۶: ۲۴). بدین ترتیب پسر به راه می‌افتد و در جایی با کشتن ماری به کاروانی می‌رسد و با راهنمایی و یاری قافله‌سالار به راه سرزمین مغول دختر می‌رود. در ادامه راه به شبانی می‌رسد که پسر حاکم کومش^{۱۳} است و قصه‌اش قصه پرغصه خواستگاری از مغول دختر است. او هم سختی‌های زیادی از سر گذرانده و موفق نشده به وصال دختر برسد و از این رو آواره کوه و دشت شده است. در اینجا پسر او را به معنای عشق واقعی و خطر کردن آشنا می‌کند و به شبان توصیه می‌کند که به جانشینی پدرش در کومش باگردد. شبان گله‌های خود را نیز در اختیار پسر قرار می‌دهد. پس از آن پسر به جایی می‌رسد که دو جوان یکدیگر را کتک می‌زنند. جوان‌ها یکی پسر حاکم کرمان و دیگری پسر خانی از ایل‌های لر است و هر دو از خواستگاران مغول دخترند. پسر در این جا هم آن‌ها را به اشتباه خود در راه عشق آگاه می‌کند و آن‌ها گله‌های قوچ و شتر خود را به او می‌بخشند و در حالی که او را به دلیل عمق نگاهش به عشق تحسین می‌کنند راه دیار خود را پیش می‌گیرند.

در ادامه پسر به پیری می‌رسد که با راهنمایی‌اش از اوضاع سرزمین مغول دختر و خواستگاران او بیشتر آگاه می‌شود. پیر به او خبر می‌دهد که شهر مغول دختر نامش خان بیشکک^{۱۴} است و این شهر شهری آرام است و از این رو به خان آن خان آروم می‌گویند، مغولان در این حال زر و سیم را ترجیح می‌دهند، چرا که قدر و ارزش آن را دریافته‌اند و گله را نمی‌پذیرند. حاکم کشمیر درصدد است که با دادن ثروتش دختر را به ازدواج پسرش دریاورد. پیر پسر را نوید می‌دهد که در کارش به وصال و خیر خواهد رسید گرچه در ابتدا سختی‌هایی را باید پشت سر بگذارد. سپس او را سفارش می‌کند که: «هر قدم که برمی‌داری نام خدا را از یاد مبر و عشق او را فراموش نکن که بزرگ‌ترین معشوق عالم اوست. ذکر خدا تو را به کام دل می‌رساند» (همان، ۲۷). پسر با خواندن نماز شکر به راه ادامه می‌دهد. در راه شتری از گله جلودار گله می‌شود و پسر بالأخره به شهر دختر مغول می‌رسد. شهر ۱۲۰ دروازه دارد و بر هر دروازه چهل جوان و پیر مجنون و درویش است که همه از عشق دختر مغول می‌گریند و شعر می‌سرایند. آن‌ها پسر را از دنبال کردن عشق مغول دختر برحذر می‌دارند؛ اما پسر با سرزنش آن‌ها بر مقصود خود پای می‌فشارد. «کسی که عاشق است از جان نترسد/ که عشق از کنده و زندان نترسد» (همان، ۲۸).

پس از آن وقتی دختر برای زیارت مقبره مادرش آماده می‌شود پسر در جایی پنهان می‌شود و برای او آواز می‌خواند: الا دختر مغول من / خدات کرده نصیب من / بیا نازی مغول من / بیا خرمن گل من. دختر در پی صدا می‌رود و پسر را می‌بیند، زیبایی و ظاهر پهلوان پسر شیفته‌اش می‌کند. اما با صدای بلند فریاد می‌زند و پسر را هشدار می‌دهد که سزایت مرگ است. پس از این روند حوادث به جایی می‌رسد که پسر می‌تواند مدعیان ازدواج با مغول دختر را از پای درآورد و حیرت معشوقش را برانگیزد. در اثنای ماجرا پسر بر دست کسی ضربه می‌خورد و بیهوش می‌شود و بعد به امر حاکم پسر را تیمارداری می‌کنند تا به هوش می‌آید.

پدر دختر که از نیت پسر در آن اتفاق خبر دارد به پسر خبر می‌دهد که قرار است دخترش برای تحکیم روابط بین مغول‌ها و هندیان به ازدواج دختر پادشاه هند دربیاید و در این ازدواج به دلیل خالی بودن خزانه مسائل اقتصادی مهم‌ترین رکن است. پس از

آن شب هنگام دختر بر بالین پسر می‌گرید و باز هم پسر به حذر از این عشق خوانده می‌شود. پدر که در این شب گفت‌وگوی عاشق و معشوق را شنیده است ایمان و یقین و پایداری پسر را درمی‌یابد و از قدرت عشق حیرت می‌کند. فردای آن روز شرطی را پیش پای پسر می‌گذارد و آن هم اینکه او باید نیمی از ثروتی را که شاه هند قرار است به خان بدهد بیاورد. پسر علی‌رغم ناممکن دانستن این امر آن را می‌پذیرد. بالأخره دختر را برای حنابندان و گسیل شدن به هند آماده می‌کند و پسر نیز به دنبال کاروان او روان می‌شود. با رسیدن به هند پسر درمی‌یابد که مادر داماد با این ازدواج مخالف است. زن برای از میان برداشتن عروس نقل‌هایی را به سم آغشته می‌کند و اما از بخت بدش پسر/ داماد از آن نقل‌ها می‌خورد و در دم جان می‌دهد. بدین سان پسر از فرصت استفاده می‌کند و به مادر داماد این گونه جلوه می‌دهد که عروس بدقدم است و باید از هند دور شود. مادر نیز از سر غم فرزندش حاضر می‌شود چهل شتر با بار زرو صد غلام را به پسر دهد تا دختر را از آنجا ببرد. از آن سوی پسر نزد دختر از رسم هندی‌ها در مرگ همسر می‌گوید و دختر را از سوزاندنش با پیکر داماد خبر می‌دهد. دختر نیز برای رهایی از مرگ از پسر می‌خواهد تا او را نجات دهد و بدین سان پسر با قبول این معنی می‌تواند در شب عید نوروز به وصال مغول دختر برسد.

۴-۲. خلاصه افسانه دوم

روزی پادشاهی مسلمان که چهل زن داشت از رنج نداشتن پسری برای جانشینی روی تخت غضب نشست و کسی را جرئت آن نبود که به نزدش برود. تا اینکه درویشی وارد شد و بعد از مدح حضرت علی (ع) خواست تا به نزد پادشاه برود. درباریان به او گفتند که پادشاه بر تخت غضب نشسته و هر کس را به نزدش برود خواهد کشت، اما درویش که از کشته شدن واهمه‌ای ندارد بر خواست خود اصرار می‌ورزد. بالأخره دیدار اتفاق می‌افتد و درویش پادشاه را از عصانیت درمی‌آورد و آنگاه سیب سرخی را به او می‌دهد و به او توصیه می‌کند که سیب را با همسری که از همه بیشتر دوستش دارد بخورد تا سال آینده صاحب فرزند شود. همچنین او به پادشاه گفت که اگر تا سال آینده او فرزنددار شد درویش را به وزرات برساند و در غیر این صورت او را بکشد.

پادشاه به توصیه درویش عمل می‌کند و همسرش پس از نه ماه پسری به دنیا می‌آورد که بهرام نام می‌گیرد و درویش به وزارت می‌رسد.

بهرام با تربیت شایسته پادشاهان بزرگ شد. پدر بهرام دوازده اتاق در طبقه بالای قصر داشت. روزی بهرام از پدر خواست تا اجازه دهد اتاق‌ها را ببیند. اما پدر گفت زمان دیدن اتاق‌ها فرانسیده است. روزی از روزها که پادشاه کلید اتاق‌ها را فراموش کرد تا با خود ببرد بهرام موفق شد اتاق‌ها را ببیند. در یازده اتاق اول خزائن مملکتی بود و در اتاق آخر صندوقچه‌ای که عکس دختر مغول در آن بود. شاهزاده با دیدن عکس واله و شیدا شد و بی‌هوش بر زمین افتاد. بالأخره پدر به پسر گفت که این عکس دختر پادشاه مغولستان امیر سلطان است که ده سال پیش به خواستگاری‌اش رفته و پدر دختر با ازدواج او مخالفت کرده است و از آن پس کشور ما با مغولستان قهر است. اما پسر که بی‌تاب عشق مغول دختر بود اندکی جواهرات از خزانه برداشت و سوار بر اسب راه مغولستان را پیش گرفت. در راه اسبش مرد و او تکه‌ای از پیرهن خود را به خون اسب آغشته کرد تا فرستادگان پدر گمان برند که او در راه مرده است. آن گاه به راهش ادامه داد تا به مغولستان رسید و در خانه پیرزنی اقامت کرد. شبی از شب‌ها صدای زیبای دختری را در خانه شنید. از پیرزن پرسید او کیست و پیرزن گفت این مغول دختر است و من دایه او. بهرام دختر را شناخت. بالأخره دختر و پسر همدیگر را دیدند و مغول دختر نیز عاشق بهرام شد. پس از آن بهرام قصری برای زندگی در مغولستان ساخت و سه مرتبه سرزمین دختر را از شر سپاهیان کفار نجات داد بی‌آنکه در این باره با دختر صحبتی کند. بهرام بالأخره در لباس تاجری از دختر نزد پدر خواستگاری کرد. اما از پدر شنید که دختر برای پسرعمویش در نظر گرفته شده و اگر او خواهان است باید گله‌هایی از حیوانات مختلف را بیاورد. بهرام یک سال پا به سفر گذاشت و توانست شرط پدر دختر را اجرا کند. اما زمانی به مغولستان رسید که جشن عروسی دختر برپا بود. بهرام با حالی نزار در حال تماشای کاروان عروس با خود می‌خواند: مغول دختر گل گندم؟ تو را بردن برای مردم / مغول دختر گل زیره / دلت با ما نمی‌گیره / مغول دختر چها کردن / دو دست و پات حنا کردن / مغول دختر گل گندم / تو رو بردن برای مردم / اگر خواست خودباشه / مغول دختر ز ما باشه. در این حال بهرام وانمود کرد دل‌درد

دارد و در همین حین از دارایی خود و گله‌هایش گفت. عروس که دلش برای بهرام می‌تپید در راه خانه داماد دعا می‌کرد تا مرگ داماد فرا برسد. تا اینکه با ورود به خانه داماد این اتفاق افتاد و بهرام هویتش را آشکار کرد. پادشاه مغولستان که دختر کم‌سن و سالش را به پدر بهرام نداده بود و در این زمان دیگر مانعی نمی‌دید و با خبر از شجاعت‌های بهرام از جنگ با کفار از آنجا که پسر نداشت بهرام را برای جانشینی در نظر گرفت و سپس بهرام برای دیدار پدر سوگوارش به ایران رفت. دیدار اتفاق افتاد و پدر مسرور از اینکه پسرش بین ایران و مغولستان صلح برقرار کرده و به مغول دختر رسیده است چهل روز به مردم غذا داد و بخشش‌ها کرد و بدین ترتیب بهرام پادشاه ایران و مغولستان شد و بعد از فتح سرزمین‌های اطراف پادشاه هفت اقلیم شد (بلادی، ۱۳۸۱: ۹-۲۰).

۳-۴. بررسی و نقد افسانه نخست

در اغلب افسانه‌ها زمان و گاه مکان مشخص جغرافیایی مغفول است، اما در روایت نخست شاهد آن هستیم که زمان رخدادها دوره صفوی است. با در نظر گرفتن اینکه حافظه عامه در پردازش افسانه مذکور از عناصر تاریخی دوره مغول بهره جسته و رخداد افسانه را به دوره صفوی ارجاع داده است می‌توان این زمان‌نگاری را محصول نوعی گذشته‌نگری دانست که در آن عنصر زمان تنها دوری آن را نسبت به زمان روزگار پردازندگان مدنظر دارد نه زمان دقیقی را که رویدادها در آن رخ داده است. ضمن آنکه با توجه به زمان کوچانده شدن کرمانج‌ها به خراسان یعنی دوره صفوی می‌توان این نوع زمان‌نگاری را برآمده از حضور کرمانج‌ها در این دوره دانست (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۴۲۴، ۴۲۶، ۵۳۳)؛ حضوری که با این قصه دمخور شده است. حتی اگر زمان پردازش آن را دوره صفوی در نظر بگیریم باید از مواجهه ایرانیان و ازبکان در نواحی مرزی شمال شرقی و شرق سخن بگوییم و خاطره خشونت ازبکان/ باقی مانده‌ای از طوایف مغولی را به یاد آوریم، اما در متن با ذکر قوم کرائیت باز هم به دوره مغول پرتاب می‌شویم. با توجه به دانسته‌های تاریخی، این افسانه به دلایلی چند دارای مشخصات جغرافیایی سیاسی - نژادی درستی است. قوم کرائیت یکی از اقوام مغول بودند که از داخل صحرای گبی و جنوب بایکال تا دیوار چین مسکن داشتند (بیانی، ۱۳۸۵: ۱۵).

جالب آنکه ردپای آنان در تاریخ تا مرو خراسان و نزد رئیس مذهب نستوری می‌رسد (گروسه، ۱۳۵۳: ۳۱۲). آن‌ها در حدود اواخر قرن چهارم در مرو به مسیحیت (مذهب نستوری) روی آوردند و از این روی در اروپا مشهور شدند و قصه‌هایی درموردشان ساخته شد (همان، ۳۱۳) و این مهم آمیختگی نقش آن‌ها را در قصه‌های ایران به‌ویژه خراسان روشن‌تر می‌کند. ضمن آنکه به‌دلیل گروش به مسیحیت و مدارای این دین کرائیت‌ها از خشونت دیگر دسته‌جات مغول فاصله داشته‌اند و شاید از همین روست که در متن افسانه خان آن‌ها خان‌آرام خوانده شده است. کرائیت‌ها در قرن پنجم و ششم هجری قوی‌ترین قوم نیز محسوب می‌شدند و پس از برآمدن چنگیز به اطاعت او درآمدند و در زمره مهم‌ترین افراد او به‌شمار می‌رفتند (بیانی، ۱۳۸۵: ۱۵). آن‌ها در ایران زمانه ایلخانان هم ساکن شده‌اند و بعضاً مناصب بالایی داشته‌اند (خیراندیش، ۱۳۷۵: ۶۴).

نکته دیگر آنکه در متن به خان بیشکک / پایتخت امروزی قرقیزستان اشاره شده است؛ سرزمینی که بخشی از ترکستان قدیم و در همسایگی مغولان است و ریشه‌های فرهنگی‌اش از منطقه ینی‌سئی و کوهستان آلتایی است و در ادوار بعد سخت تحت‌تأثیر فرهنگ مغولی قرار گرفته است. با در نظر گرفتن فتوحات مغولان و ساکن شدن قبایل مختلف مغول در گستره سرزمینی جدید نمی‌توان حضور آن‌ها را در جای جای ترکستان آن روزگار نیز دور از ذهن دانست.

افزون بر این در مضمون افسانه مذکور نشانه‌ای مندرج است که زمان پدیداری افسانه را به طرزی باز می‌گوید. جایی که پسر از پیر راهنمایی لازم را برای رسیدن به معشوقش می‌گیرد آمده است که مغولان دیگر گله حیوانات را به‌عنوان پیشکش نمی‌پذیرند؛ چرا که ارزش ثروت را به‌شکل زر و سیم درک کرده‌اند. این درحالی است که مغولان در قلمرو تاریخی در ارتباط با جوامع یکجانشین و تجارت با آن‌ها با زر و سیم آشنا شده و آهسته آهسته گسترش فعالیت‌های تجاری را پیش گرفتند. این تحول شیوه زندگی درست در زمان ظهور چنگیزخان و شکل‌گیری اُرتاق‌ها / اتحادیه تاجران به‌وقوع پیوسته است.^{۱۵} بنابراین به‌طور قطع و یقین می‌توان پدیداری این افسانه را پس از حملات اولیه مغولان و از نخستین واکنش‌های معنادار عامه مردم دانست که در

قلمرو داستان‌پردازی با شنیده‌هایی از این سو و آن سو به نوعی بازگوکننده تاریخ عصرش است.

در این افسانه به طرز بارزی ضدیت ایرانیان / حاکم فیروزه خراسان و مغول‌ها و بی‌رحمی و قساوت بیگانه - دشمن ذکر شده است. با توجه به اینکه خراسان بزرگ به شدت لگدمال سم ستوران مغولی شده است، برآمدن این افسانه را می‌توان نوعی واکنش روحی و ذهنی نسبت به آن مصائب تاریخی دانست که ناکامی عمومی را پس می‌زند. تلخ‌ترین توصیف و دهشتناک‌ترین آن را شاید سیفی هروی در *تاریخ‌نامه هرات* آورده باشد، آنجا که می‌نویسد: «از بلخ تا دامغان امکان اقامت نبود و در این نواحی مردم تا یک سال پیوسته گوشت آدمی و سگ و گربه می‌خوردند» (هروی، ۱۳۶۲ق: ۸۷). با وجود اینکه در جای جای قصه ترس از خشونت مغولان وجود دارد، اما پسر حاکم فیروزه به نیروی عشقی شگرف مجهز است - عشق مغول دختر - که ترس‌هایش را پس می‌زند و مسیرش آن‌چنان روشن است که دیگران را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. سیر حوادث به جایی می‌رسد که پسر با راهنمایی پیر و توکل به خدا علی‌رغم سختی به وصال معشوق دست می‌یابد. از طرفی در این افسانه واهمه از مغولان با رندی و زیرکی پسر نیز در فرجامین مراحل کاملاً کنار می‌رود و بالأخره ازدواج او با اجرای شروط پدر دختر سر می‌گیرد.

۴-۴. بررسی و نقد افسانه دوم

همانطور که آمد این افسانه به مردم جنوب متعلق است و با توجه به اینکه مغولان در نواحی گرم جنوب از جمله فارس به دلیل سختی اقلیم نمی‌توانستند دوام بیاورند آن را می‌توان به سبب بُعد مسافت نوعی تلطیف‌شده از مقابله و مواجهه دو طرف دانست؛ چراکه از ضدیت سرزمین ایران و مغولستان در آن مگر به سبب دختر مغول و مخالفت پدرش با ازدواج او با پادشاه ایران زمین خبری نیست. ضمن آنکه از حضور یک درویش و ذکر حضرت علی(ع) در این افسانه سخن گفته شده است و این می‌تواند نشانی از این باشد که پادشاهی شیعی / صفویه بر سر کار بوده است، اما با در نظر گرفتن اینکه آن حضرت نزد سنیان نیز جایگاه ویژه‌ای داشته و تسنن دوازده امامی در ایران

پیشاصفوی معمول بوده است این مهم تنها می‌تواند یک احتمال باشد (امینی‌زاده و رنجبر، ۱۳۹۳: ۶۵-۹۴).

در این اثر شجاعت شهزاده ایرانی بهرام و صبوری او تا وصال قابل توجه است. او نیز شرط ازدواج با دختر مغول را پشت سر می‌گذارد و بعد با دعای دختر مغول و مرگ همسر نادلخواه او پیوند آن‌ها ممکن می‌شود. تمایز روایت این افسانه با مورد نخست در این است که پدر دختر به سبب نداشتن جانشین داماد/ بهرام را جانشین خود می‌کند، در حالی که بهرام به طرزی جانشین پدر خود نیز هست و با تصرف ممالکی دیگر به پادشاهی هفت‌اقلیم می‌رسد. چنانکه می‌دانیم هفت‌اقلیم تصور اولیه جغرافیایی از ربع مسکون است که در تفکر قدمایی راجع به گستره خشکی‌های جهان وجود داشته است، اگرچه گاه الگوی ده‌اقلیم نیز مطرح شده، اما طرح هفت‌اقلیم مشهورتر از آن است و ایران/ ایرانشهر یکی از اقلیم است: کشور نخستین هندوان، دوم عرب و حبشان، سوم مصر و شام، چهارم ایرانشهر، پنجم صقلاب و روم، ششم ترک و یاجوج و ماجوج، هفتم چین و ماچین (بیرونی، بی‌تا، ۱۹۶). با نظر به اینکه درست پس از دوره مغولان است که قاره‌ها و اقیانوس‌ها و دریاهایی کشف می‌شود می‌توان بار دیگر بر زمان پدیداری این افسانه پیش از جهان‌نگری جدید بر پایه اکتشافات/ دوره صفویه پای فشرده. همچنین این افسانه زیر سایه تجدید عظمت ایران کهن/ ایرانشهر در بستر مرزهای باستانی بر دست مغولان (بخوانید شکل‌گیری سلسله ایلخانان بر گستره جغرافیایی ایران باستان) بخشی از آرمان فرهنگی مصالحه و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز دو طرف/ غالب و مغلوب را باز می‌نمایاند و ایرانی مترصد احیای گذشته زرین را به آرمان حاکمیت جهانی می‌رساند و دردهایش را تسکین می‌بخشد.

۵. نتیجه

بر اساس آنچه آمد می‌توان گفت ایرانیان در زمان هجوم‌های سخت و دهشت‌زای تاریخ خود به سبب شدت آسیب‌های روحی دست به پردازش افسانه‌ها و قصه‌هایی با مضمون عشق و ازدواج می‌زدند که در قلمرو تاریخ داستان‌پردازی عامیانه می‌توان آن‌ها را در شمار واکنش‌های روحی دانست که به وسیله آن رنج‌های خود را تسکین می‌دادند

و بر ناکامی‌های خود فائق می‌آمدند. داستان‌پردازی حول محور اسکندر ایرانی و ازدواج او با پوراندهخت همچنین ازدواج شهربانو و امام حسین (ع) نمونه‌هایی از این واکنش‌هاست که با عشق و ازدواج گره خورده و کلیت یک تاریخ را دگرگون ساخته است. در زمان مغولان نیز افسانه «مغول دختر» با روایت‌های مختلف خود گویای چنین واکنشی برای هم‌وندی است. این افسانه برآمده از سال‌های نخستین هجوم مغولان و تحمل مصائبی است که توسط آن‌ها بر زندگی مردم تحمیل شده است. پردازندگان دو روایت از افسانه مذکور با مضمون عشق و ازدواج سعی بر آن دارند تا آنچه را از خشونت و مقابله بین مغولان و ایرانیان رفته است تلطیف کنند، واهمه‌ها را پس زنند و به زوایای تاریک و تلخ وجودی انسان آن روزگار پرتوی نوری بپاشند. حتی از این هم پافراتر نهاده و خود را با خاطره روشن گذشته باستانی بر گستره وسیع امپراتوری مغول و کل جهان (هفت‌اقلیم) حاکم کنند. می‌توان این ذهنیت و تخیل جبران‌کننده را در پیوند با فرهنگ نخبگان/ علمای دانشمندان و وزرای دوره مغول نوعی تعامل و گرایش به مصالحه با بیگانگان دانست که میل به نو شدن و کشش بی‌امان بازسازی جهان پر از غم و درد را دربردارد.

پی‌نوشت‌ها

1. Boworth, Albert B(b) (1998). *Alexander and the East: The Tragedy of Triumph*. Oxford: Clarendon press. p6
2. همچنین از سوی دیگر در *د/ا/ب نامه طرسوسی* / قرن ششم هجری اسکندر ایرانی شده با بوراندهخت شهزاده ایرانی که بر او دل‌باخته است، پس از کشاکش‌هایی چند ازدواج می‌کند و بوراندهخت سلطنت خود را به همسرش اسکندر واگذار می‌کند (طرسوسی، ۱۳۸۹: ۲ / ۹۰ به بعد).
3. همچنین می‌دانیم که در نبرد جلولا اسیران زیادی از دختران ایرانی به دست اعراب افتاد که پسران آن‌ها در جنگ صفین شرکت کرده‌اند (دینوری، ۱۳۶۶: ۱۶۳).
4. نک: رحیم‌زاده ۱۳۷۸؛ شهیدی، بی‌تا؛ نفیسی، ۱۳۴۲.
5. گفتنی است که ازدواج‌های مغولان با ایرانیان از همان روزهای نخست هجوم‌های دهشت‌زای آغاز شد. مغولان بعد از به آب زدن جلال‌الدین خوارزمشاه در نبرد پروان خانواده او و مادر بزرگش ترکان خاتون را به مغولستان گسیل کردند. از بین دختران او دو دختر به جغتای پسر بزرگ چنگیز رسید و یک دختر به سریتی اختصاص یافت. دختری دیگر به قطب‌الدین حبش عمید، وزیر جغتای، رسید و از بین دخترانی که به دست دیگر اردوی مغولان افتاد نیز دختری به عمید رسید.

افزون بر این از حرم سلطان جلال ابدین دختری دو ساله به نام ترکان در اردوی مغولان تربیت یافت و منگو دستور داد تا او را به خدمت هلاکو بفرستند تا به کسی که لایق اوست بدهند. از این رو هلاکو او را به صاحب موصل داد (جوبینی، ۱۳۸۵: ۲/ ۱۴۲-۱۴۳).

در این عصر از سوی دیگر ازدواج‌های سیاسی همچون سایر اعصار تاریخی وسیله‌ای برای پشت‌گرمی و تابعیت خوانین و پادشاهان امپراتوری پهناور مغولی بود. مارکوپولوی جهانگرد در سفرنامه خود در این باره آورده است: «اغلب اوقات دول تابعه به وسیله ازدواج دختر گرفتن و دختر دادن با یکدیگر هم‌بستگی پیدا می‌کردند. امپراتور با اعزام دختر و اکثر اوقات دخترخوانده خویش برای رؤسای دول خارجی به طریق مصاهرت آن‌ها را به متابعت می‌خواند. دختر گرفتن و دختر دادن بین خوانین مغول وسیله ائتلاف و اتحاد قسمت‌های مختلف امپراتوری شمرده می‌شد» (مارکوپولو، ۱۳۵۰: ۱۸۱). چنین است که با شکل‌گیری حکومت ایلخانان در ایران شاهد هستیم که همه ایلخانان دختری از اتابکان/ ایالات تابع در عقد خود داشته‌اند.

۶. رویکرد مغولان در چین متفاوت بود. آنان در چین رسماً اعلام کردند که چینی‌ها حق ازدواج با مغولان را ندارند (ساندرز، ۱۳۹۱: ۱۲۳).

۷. خیراندیش، ۱۳۸۰: ۱۴۰-۱۴۸.

۸. جیسن: کد ۸۵۷.

۹. نبی‌گادیوان. گوینده افسانه: شیرآقا فرزند شیخ نور محمد از قریه سروستان مربوط به ولسوالی انجیل ولایت هرات. محل ثبت: هرات، جاده محبس، منزل الحاج محمد عمر سروستانی، به همکاری وکیل احمد فرزند الحاج محمد عمر ثبت شده است. زمان ثبت: جدی سال ۱۳۶۶ش (سایت دکتر غلام حیدر یقین

<http://www.dr-yaqin.com/all/%D8%A7%D9%81%D8%B3%D8%A7%D9%86%D9%87-%D9%85%D8%BA%D9%84-%D8%AF%D8%AE%D8%AA%D8%B1>

۱۰. پویا فاریابی، فولکلورشناس افغانستانی در مجله فولکلور کابل و روشن رحمانی در کتاب *افسانه‌های دری و جواد خاوری فرهنگ‌پژوی از دیار مغول‌دختر و ارب‌بچه هزاره‌ها آن را روایت کرده‌اند*. سه روایت مذکور تفاوت چندانی با یکدیگر ندارد. همچنین این داستان توسط فرهاد زاهد و رسام فرهاد زاد از سوی مؤسسه سوادآموزی هزارگی در سال ۱۳۸۰ به چاپ رسیده است.

۱۱. این روایت نیز با مضمون عاشقانه از پیوند فرهنگی هزاره‌ها و مغولان آن هم بعد از خرابی منطقه بامیان/ سکونتگاه هزاره‌ها بر دست مغولان حکایت می‌کند.

12. <http://jaghori1.com/%d9%85%d8%ba%d9%88%d9%84-%d8%af%d8%ae%d8%aa%d8%b1-%d9%88-%d8%a7%d8%b1%d8%a8-%c2%ad%d8%a8%da%86%d9%87-%d8%a8%d8%ae%d8%b4-%d8%a7%d9%88%d9%84/>

۱۳. کومش یا قومس شهر امروزی دامغان است.

۱۴. پایتخت قرقیزستان امروزی.

آشتی و پیوند ایرانیان و مغولان در افسانه «مغول دختر» _____ آمنه ابراهیمی

۱۵. «ارتاق‌ها» سرمایه خود را از خزانه سران مغول می گرفتند و از سود سالیانه خود مبالغی به خزانه برمی گرداندند (جوبنی، ۱۳۸۵: ۱۵۳، ۱۵۴).

منابع

- _____ (۱۳۸۰). «ترک شیرازی گذری و نظری بر ترکان در عصر حافظ». حافظ پژوهی. دفتر سوم. به کوشش کوروش کمالی و جلیل سازگارنژاد. مرکز حافظ شناسی
- اسکندرنامه (۱۳۸۷). به کوشش ایرج افشار. تهران: چشمه.
- امینی زاده علی و محمدعلی رنجبر (۱۳۹۳). «تسنن دوازده امامی خراسان (در سده های هشتم و نهم هجری) زمینه ها و علل». شیعه شناسی. س ۱۵. ش ۵۷. صص ۶۵-۹۴.
- بدلیسی، شرف خان بن شمس الدین (۱۳۷۷). شرف نامه: تاریخ مفصل کردستان. به اهتمام ولادیمیر ولیامینوف زرنوف. تهران: اساطیر.
- بلادی، معصومه بیگم (۱۳۸۱). مجموعه افسانه های جنوب ایران. تهران: پازینه.
- بیانی شیرین (۱۳۷۹). مغولان و حکومت ایلخانی در ایران. تهران: سمت.
- بیرونی، ابوریحان (بی تا). التفهیم لائائل صناعه التنجیم. به تصحیح جلال الدین همایی. تهران: چاپخانه بهمن.
- تاریخ ایران کیمبریج: از ظهور اسلام تا آمدن دولت سلجوقیان (از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان) (۱۳۶۳). ج ۴. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.
- جاوید، هوشنگ (۱۳۹۱). «افسانه مغول دختر». فرهنگ. ش ۵۶. صص ۲۱-۳۶.
- جوزجانی، منهاج سراج (۱۳۴۳). طبقات ناصری. تصحیح عبدالحی حبیبی. ج ۲. کابل: انجمن تاریخ افغانستان.
- جوبنی، عظاملک (۱۳۸۵). تاریخ جهانگشای. تصحیح حبیب الله عباسی و ایرج مهرکی. تهران: زوار.
- حافظ، شمس الدین محمد (۱۳۸۴). دیوان. بر اساس نسخه غنی و قزوینی. تهران: جیحون.
- خاوری، محمدجواد (۱۳۸۷). قصه های هزاره های افغانستان. تهران: چشمه.
- خزاعی، حمیدرضا (۱۳۸۵). افسانه شعرها. تهران: ماه جان و پژوهشکده مردم شناسی.
- خیراندیش، عبدالرسول (۱۳۷۵). «تحولات جمعیتی ایران در نیمه اول قرن هفتم و تکوین منصب ایلخانی». ایران شناخت. ش ۲. صص ۴۹-۷۵.
- دلاشو، م. لوفر (۱۳۸۶). زبان رمزی افسانه ها. ترجمه جلال ستاری. تهران: توس.

سال ۸، شماره ۳۱، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۹ - دوماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه

- دیاکونف، م.م. (۱۳۶۶). *تاریخ ایران باستان*. ترجمه روحی اربابی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۶۶). *اخبار الطوال*. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. چ ۲. تهران: نشرنی.
- رحمانی، روشن (۱۳۷۴). *افسانه‌های دری*. تهران: سروش.
- رحیم‌زاده صفوی، علی‌اصغر (۱۳۲۷). *داستان شهربانو (وقایع ایران در پایان عهد ساسانی در زمان حمله عرب)*. ج ۳. بی‌جا.
- ساندرز، ج.ج. (۱۳۹۰). *تاریخ فتوحات مغول*. ترجمه ابوالقاسم حالت. تهران: امیرکبیر.
- شهیدی، سید جعفر (بی‌تا). *چراغ روشن در دنیای تاریک: زندگانی امام سجاد (ع)*. تهران: کتابفروشی و چاپخانه محمدحسن علمی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۴). *تاریخ طبری*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر.
- طرسوسی، ابوطاهر محمد بن حسن (۱۳۸۹). *داراب‌نامه طرسوسی*. ج ۲. به کوشش ذبیح‌الله صفا. تهران: علمی و فرهنگی.
- فرای، ریچارد (۱۳۷۵). *عصر زرین فرهنگ ایران*. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: سروش.
- فقیری، ابوالقاسم (۱۳۸۶). *قصه‌های مردم فارس*. شیراز: نوید.
- گروسه، رنه (۱۳۵۳). *امپراطوری صحرانوردان*. ترجمه عبدالحسین میکده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مارزلف، اولریش (۱۳۷۶). *طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی*. ترجمه کیکاووس جهانداری. تهران: سروش.
- مارکوپولو (۱۳۵۰). *سفرنامه*. ترجمه حبیب‌الله صحیحی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر.
- منشی کرمانی، ناصرالدین (۱۳۳۸). *نسائم الاسحار من لطائف الاخبار*. مصحح میرجلال‌الدین حسینی ارموی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- نفیسی، سعید (۱۳۴۲). *تاریخ اجتماعی ایران (از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان)*. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
- هروی، سیف بن محمد بن یعقوب (۱۳۶۲ق). *تاریخ‌نامه هرات*. به تصحیح محمدزبیر الصدیقی. کلکته: مطبع بینست مشن.
- Stewart, A. (1993). *Faces of power: Alexander's Image and Hellenistic Politic*. Berkeley: UC Press.

سایت‌های اینترنتی:

<http://www.dr-yaqin.com>

<http://jaghoril.com>.

Reconciliation and Union of Iranians and Mongols in *Mongolian Girl Legend*

Ameneh Ebrahimi¹ *

1. Assistant Professor of History, Allameh Tabatabai University.

Received: 04/12/2019

Accepted: 25/02/2020

Abstract

Iranians struggled to change their destiny in the hard times of their history through resistance and sometimes peace and reconciliation. In the meantime, besides the continued efforts of the elite class, public efforts must also be made to bring about a favorable situation for coexistence with the ruling class. The less educated people whose idealistic minds were embracing historical reality to view events more easily, grasped the imagination and the legend, and continued to live their lives by building new ideas. The legend of the *Mongolian Girl* which comes from the days of the Mongols' domination of Iran, is an example of a compensatory imagination through the themes of love and marriage. It is full of faith and stability, the reconciliation and oneness between the two sides, going beyond the lost sovereignty and authority of Iran in the Mongols over a wide geographical range from east to west. The research method is descriptive-analytical.

Keywords: reconciliation; Iranians; Mongols; legend; Mongolian Girl.

*Corresponding Author's E-mail: amenehebrahimi@atu.ac.ir

